

هو العلیم

جایگاه و مصادیق راحله و زاد نسبت به استطاعت برای حج

ملاک استطاعت، توانایی واقعی مکلف برای انجام حج

سلسله دروس خارج فقه - کتاب الحج - ادامه باب استطاعت در حج - جلسه هشتاد و ششم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم

تتمه بحث راحله در استطاعت حج

احتساب راحله به عنوان مصداقی از مصادیق آن

عرض شد که راحله برای اطلاقیت استطاعت، موضوعیت ندارد، بلکه راحله یکی از انواع استطاعت است؛ لذا تمام الركوب، أحد انواع الاستطاعة است و همین طور بعض الركوب و بعضه مشياً، أحد انواع الاستطاعة است و همین طور مشياً كله، أحد انواع الاستطاعة است.

همه اینها استطاعتی هستند که نسبت به افراد مختلف، تحقق پیدا می کند. مثلاً اگر بر شخصی صلاة، واجب شود، کسب طهارت مائیه نیز بر او واجب است. حالا یک وقت کاسه آب یا شیر آب کنار دست مکلف است و با اینها وضو می گیرد، این أحد من انواع طهارت مائیه است؛ یا اینکه شیر آب، کنار حوض است و باید کنار حوض برود و آنجا وضو بگیرد، این هم یکی دیگر از انواعش می باشد؛ یا اینکه آب دورتر است و باید به کنار رودخانه برود و وضو بگیرد، در این صورت شخص نمی تواند بگوید که چون رودخانه دور است، پس طهارت مائیه از من سلب می شود و حکم آن به تیمم متبدل می شود! بلکه باید به کنار رودخانه برود و وضو بگیرد، گرچه یک ربع هم طول بکشد. اگر بعید باشد، حکمش این است که باید از دو طرف، به اندازه سهم نسبت به جبال صلبه و همین طور سهمین مسافت را طی کند، تا اینکه اگر آب یا جویی رد می شود، پیدا کند و وضو بگیرد.^۱

در اینجا مشاهده می کنید که استطاعت متفاوت شد، حالا اگر شخصی قادر بر تحصیل آب تا کنار رودخانه است، ولی به اندازه سهم یا سهمین نمی تواند برود، استطاعت از او ساقط می شود؛ و این استطاعت، به آب رودخانه منحصر می شود. یا اگر کسی پایش درد می کند، آرتروز دارد و نمی تواند تا کنار رودخانه برود، یا اینکه کنار رودخانه پله دارد و احساس می کند که اگر برود، پله برای او ضرر دارد، [پس تکلیف رفتن به کنار رودخانه از او ساقط می شود].

دقت کنید! این طور که بنده مطالب را برای شما می گویم، شما را به حال و هوای مسائل عرفی نزدیک

^۱ الوافی، ج ۶، ص ۵۴۸؛ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۴۱:

«عن السَّكُونِيِّ عن جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عن أَبِيهِ عن عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَام أَنَّهُ قَالَ: «يُطْلَبُ الْمَاءُ فِي السَّفَرِ إِنْ كَانَتْ الْحُزُونَةُ فَعَلْوَةً وَ إِنْ كَانَتْ سَهْوَةً فَعَلْوَتَيْنِ لَا يُطْلَبُ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ»»؛ المبسوط، ج ۱، ص ۳۱:

و الطَّلَبُ وَاجِبٌ قَبْلَ تَضَيُّقِ الْوَقْتِ فِي رَحْلِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ يَسَارِهِ وَ سَائِرِ جَوَانِبِهِ رَمِيَّةَ سَهْمٍ أَوْ سَهْمَيْنِ إِذَا لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ خَوْفٌ فَإِنْ خَافَ لَمْ يَلْزَمْهُ ذَلِكَ، وَ لَا يَتَعَدَّى الْمَكَانَ الَّذِي هُوَ فِيهِ، وَ إِنْ تَيَمَّمَ قَبْلَ الطَّلَبِ مَعَ التَّمَكُّنِ لَمْ يَعْتَدِ بِذَلِكَ التَّيَمُّمَ.

می‌کند، که شرع یک حکم واحد سیال دارد که در همه جا سریان و جریان دارد و حکم شرع ساختگی نیست و ما با لحاظ سایر مبانی، می‌توانیم خیلی آسان به این قضیه برسیم. مثلاً شما می‌توانید از این آیه ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَىٰ كُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾^۱ و قاعده لاجرح و قاعده لاضرر، حکم استطاعت را نسبت به مقدمه موصوله در حج به دست آورید. نیاز نیست به اینکه خودتان را به این مشقت‌ها بیندازید و بگویید که در یک روایت زاد و راحله آمده، در روایت دیگر مشیاً آمده است، پس چطور بین این دو جمع کنیم؟! مثل مرحوم شیخ طوسی بر سرتان بزنید و در آخر از چاله به چاه بیفتید و بگویید: «این روایتی که حضرت می‌فرماید: **«حَجَّةُ الْإِسْلَامِ وَاجِبَةٌ عَلَى مَنْ أَطَاقَ الْمَشْيَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ»** استحباب حج را می‌رساند!» حضرت می‌فرماید: **«حَجَّةُ الْإِسْلَامِ»**، بعد می‌فرماید: **«وَاجِبَةٌ»** و بعد اینکه باید به واسطه مشی انجام شود! شما چطور حمل بر استحباب می‌کنید؟! این چیز عجیبی است! آدم باید ذهنش خیلی دور از مسائل باشد که چنین چیزی را تصور کند؛ لذا مرحوم شیخ حر اعراض کرد و گفت که کجای این روایت را می‌توان بر استحباب حمل کرد و اصلاً با ظهور منافات دارد!^۲

من می‌گویم که اصلاً مسئله ظهور نیست، بلکه نصّ است! **«حَجَّةُ الْإِسْلَامِ»** داریم، **«وَاجِبَةٌ»** داریم، تفسیر استطاعت و ﴿مَنْ أَسَّ تَطَاعَ﴾ داریم، چطور انسان می‌تواند روایت امام رضا علیه‌السلام را حمل بر استحباب کند با وجود اینکه چنین نصوص و تصریحاتی - نه ظهور - وجود دارد؟! شما نگاه کنید که امام علیه‌السلام همان ذهن سیال و صاف عرفی را در اینجا به کار می‌برد و می‌فرماید: «اگر نمی‌توانی راه بروی، یا اصلاً نمی‌توانی راه بروی و لکن مال و اسب داری، سوار شو! مثل سایر مسافرت‌ها که می‌روی، اگر نمی‌توانی و قدرت نداری، مثلاً مقداری پول داری، پس نصف مسیر را سوار شو و نصف دیگر را پیاده برو! مرکب را تا فلان منزل اجاره کن، از آن منزل به بعد شخص دیگر اجاره می‌کند.»

ما می‌توانیم با توجه به این مطالب استنباط کنیم که اگر دو نفر مال به اندازه یک حج ندارند، باید پول‌هایشان را روی هم بریزند و یک مرکب اجاره کنند؛ یک ساعت این شخص تا یک منزل سوار شود و دیگری پیاده برود، ساعت بعد به عکس؛ اینها همه فروع است بر این قضیه است.

تنظیم استطاعت حج به استطاعت در دیگر عبادات

بنابراین، همین قضیه در کسب طهارت مائیه مطرح است؛ اگر شخص نمی‌تواند یا پایین رفتن از پله

^۱ سوره حج (۲۲) آیه ۷۸.

^۲ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۴:

أقول: و تقدّم ما يدلّ على ذلك، و قد حمل الشّيخُ الحديثين على الاستحباب المؤكّد، و هو خلاف الظاهر و الاحتياط مع صدق الاستطاعة و عدم المعارض الصريح، و احتمال ما تضمنّ اشتراط الزاد و الراجلة لأن يكون مخصوصاً بمن يتوقّف استطاعته عليهما كما هو الغالب.

ضرر دارد، آیه ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَىٰ كُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾^۱ شامل او می‌شود و می‌گوید: «کسب طهارت مائیه به این کیفیت لازم نیست، بلکه باید تیمم کند» یا فردی که اصلاً نمی‌تواند تا آنجا راه برود، فقط چند قدم بیشتر نمی‌تواند برود، من باب مثال مریض است یا سخته کرده و نصف بدنش فلج شده و روی تخت افتاده است یا فقط ذره‌ای می‌تواند خودش را تکان دهد؛ اگر آب جلویش باشد می‌تواند وضو بگیرد، اما اگر آب جلویش نباشد، نمی‌تواند خودش را تا کنار دستشویی ببرد؛ در این صورت، او باید معین و مساعدی داشته باشد، تا بتواند او را کمک کند؛ در اینجا حکمش متبدل می‌شود.

شما می‌بینید تمام این مراتب مختلف، مشمول حکم است. همه اینها مصادیق هستند؛ لذا همان قضیه استطاعت اینجا مطرح می‌شود: «إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَتَوَضَّأَ فِتَوْضًا، وَلَوْ بِسَهْمٍ أَوْ سَهْمَيْنِ؛ إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَتَوَضَّأَ فِي النَّهْرِ فِتَوْضًا؛ إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَتَوَضَّأَ فِي الصَّحْنِ فِتَوْضًا؛ إِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فِتِيمًا». در اینجا دایره طهارت گسترش پیدا می‌کند تا اینکه به تیمم می‌رسد. همه اینها به قاعده لاجرح و لاضرر برمی‌گردد.

مسئله حج هم همین است:

- یک وقت مسئله حرج یا خوف ضرر مطرح است، حکم وجوب رفع می‌شود.

- یک وقت هم مسئله حرج و خوف ضرر مطرح نیست، مثلاً با کاروان می‌رود که اگر ضرر باشد برای همه هست؛ اگر هم نباشد، برای هیچ‌کس نیست و این شخص هم می‌تواند راه را پیاده برود، در این صورت چرا نباید همراه کاروان حرکت کند؟!

آن مبنایی که در جلسات قبل راجع به استنباط خدمتتان عرض کردم را به یاد آورید؛ اینکه ابتدائاً هر حکمی که عرضه می‌شود را با عقل خودمان بسنجیم! همین عقل ناقص؛ اشکال ندارد، خیالمان را از این نظر راحت کنیم که تا خدا خدایی می‌کند، هیچ‌وقت عقلمان به عقل امام زمان علیه‌السلام نمی‌رسد! خدا به ما عقل ناقصی داده و به همان مقدار ما را مکلف کرده است که بیش از آن تکلیف نداریم! با همان عقل ناقصمان بسنجیم و ببینیم که اگر یک شخص بتواند مشیاً حج انجام دهد، چرا حج نباید بر او واجب باشد؟! چرا در مورد طهارت، قاعده سهم و سهمین وجود دارد که باید این مقدار دنبال آب بگردد و نماز این قدر ارزش دارد که باید این کار را انجام دهد، ولی حج این قدر ارزش ندارد که پیاده برود و به موقع برسد؟!

بازگشت استنباط حکم استطاعت به نوع نگرش به اصل حج

شما در اینجا چه تنافی و فرقی از نظر حکم عقلی مشاهده می‌کنید؟! هیچ! البته بعد از اینکه ضرورت حج را درک کردید و میزان اهتمام شارع به اتیان حج را فهمیدید؛ نه آن حجتی که آقایان بیان کرده‌اند که با رفتن

^۱ سوره حج (۲۲) آیه ۷۸.

شمال و رامسر و نوشهر یکی است! نه خیر! آن حجی که اگر انجام ندهی، وقت مرگ به تو می گویند: «مُتْ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا!» آن حجی که آیه ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ﴾^۱ می فرماید؛ آن حجی که امام حسن علیه السلام را مجبور می کند تا بیست و پنج سفر پیاده از مدینه به مکه برود! آن حجی که وقتی امام سجاد علیه السلام می خواهد تلبيه بگوید، رنگش زرد و سفید می شود و بدنش به رعشه می افتد! آن حجی که امام زمان - عجل الله تعالی فرجه - هر سال در آن شرکت می کند! اینها را کنار هم بگذارید و سپس این قضیه را هم در نظر بگیرید که آیا اگر کسی بتواند مشیاً برود، از نظر وجدان و نفس [و جوب رفتن او به حج] اشکالی دارد؟! وقتی که نگاه می کنید، می بینید اشکال ندارد.

چلاق که نیستی! باید بروی! چطور وقتی که می خواهی در طهران ازدواج کنی، اگر به تو بگویند که برای انجام این کار باید پیاده بروی، با اشتیاق کامل می روی تا به طهران برسی؟! حالا قضیه حج که مطرح می شود، می پرسی: «آیا استطاعت حاصل شده یا نشده است؟!» همه این مسائل باید متوجه حج شود! ولی در کارهای دیگر هیچ مسئله ای نیست و شب تا صبح نمی خوابی و هزاران مسئله دیگر را هم تحمل می کنی! اینها همه بازی های نفس است. اگر بدانی مسئله حج، مسئله آب و آتش است، اگر بدانی قضیه حج، قضیه مرگ و زندگی است، اگر بدانی قضیه حج، قضیه سعادت و شقاوت است، آن وقت این طور برخورد نمی کنی که وقتی به تو پول می دهند، بنشین و فکر کنی که آیا راهی وجود دارد که سلب استطاعت مالیه شود؟! [اگر اینها را بدانی،] این طور با قضیه حج برخورد می کنی؟! یا نه، همان طور که من گفتم برخورد خواهی کرد؟ باید ابتدا موضوع حج را طبق آنچه شارع گفته است، درک کنی و صورت مسئله را طبق آنچه که شارع بیان کرده است، بفهمید؛ حالا آن وقت سراغ این مسئله برویم که آیا حج مشیاً واجب است یا نیست!

در مدینه بودیم و صحبتی مطرح شد، یکی از افراد که پیرمرد و از عوام هم بود گفت: «إن شاء الله این ایام می گذرد و اگر چند روزی صبر کنیم، به خانه و زندگی عادی برمی گردیم!» در مدینه و کنار حرم پیغمبر هستیم، ولی می گوید: «إن شاء الله می گذرد! خلاصه این چند روز تمام می شود و دیگر راحت می شویم! خب بیچاره ها عوام هستند! حالا آن بیچاره پول هم می دهد! اما شما نباید حکم عوام را بر حج بار کنید!

وقتی که به روایات امام باقر یا امام رضا علیهما السلام نسبت به حج و زیارت نگاه می کنید و کیفیت و آن حالتی که پیغمبر و ائمه علیهم السلام نسبت به حج داشتند و حکمی را که نسبت به زیارات این مشاهد

^۱ المناقب، ج ۴، ص ۱۴.

^۲ تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۱، ص ۳۷۸.

«سَفِيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ قَالَ: حَجَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ طَالِبٌ فَلَمَّا أَحْرَمَ وَاسْتَوْتَّ بِهِ رَاحِلَتُهُ أَصْفَرَ لَوْنُهُ وَانْتَفَضَ وَوَقَعَتْ عَلَيْهِ الرَّعْدَةُ وَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُلَيِّ قَقِيلَ لَهُ مَالِكٌ لَا تَلْبِي فَقَالَ: أَحْشَى أَنْ أَقُولَ لَبِيكَ فَيَقُولَ لِي لَا لَبِيكَ! فَقِيلَ: لَهُ لَا بُدَّ مِنْ هَذَا قَالَ: فَلَمَّا أَبَى غَشِيَ عَلَيْهِ وَ سَقَطَ مِنْ رَاحِلَتِهِ فَلَمْ يَزَلْ يَعْثُرِيهِ ذَلِكَ حَتَّى قَضَى حَجَّهُ.»

مشرّفه داده بودند، مشاهده می کنید، آیا می توانید به سادگی از آنها عبور کنید؟

تنظیر مسئله حج به زیارت امام رضا علیه السلام در کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم

مثلاً وقتی کسی همان مطلب زیارت امام رضا علیه السلام را از پیغمبر که به عایشه بیان می کنند، بشنود که حضرت می فرماید: «کسی که یک مرتبه فرزندم را در خراسان با معرفت زیارت کند، ثواب هزار حج و هزار عمره مقبوله به او می دهند»^۱، آیا می شود که زیارت امام رضا را - نعوذ بالله، نعوذ بالله - با یک عمل مستحبی، مانند وارد شدن با پای راست به مستراح و خروج با پای چپ از آنجا مقایسه کند؟! آیا می تواند بگوید: «عمل مستحب، مستحب است و تفاوتی ندارد»؟! چه کسی این مسئله را برداشت می کند؟! حالا نمی گویم ولیّ خدایی می گوید که اگر از آن طرف دنیا بخواهی **حبوا علی التّلعج** به زیارت امام رضا علیه السلام بیایی، هنر نکرده ای! ما با حرف آنها کار نداریم! ما با یک آدم عادی معمولی که مقداری از اخبار و مسائل سر دربیانورد، کار داریم؛ کسی که این روایت صحیح السند را بفهمد و بداند که از پیغمبر چنین مطلبی راجع به زیارت امام رضا نقل شده است، واقعاً چه برداشتی راجع به زیارت امام رضا می کند؟!

یک نفر از همین افراد که از رفقای ما هم بود، یک دفعه از او سؤال کردند که آیا تا به حال به زیارت امام رضا رفته ای؟ گفت: «یک مرتبه رفته ام، اما بیست و پنج سال است که دیگر موفق نشده ام!» چطور بیست و پنج سال است که به زیارت امام رضا علیه السلام نرفته ای، درحالی که در ایران هستی و بین شهر تو تا مشهد فقط صد و پنجاه فرسخ فاصله است؟! چطور برای هزار کار به قم آمدی و به شهرستان برگشتی، اما به زیارت حضرت نرفته ای؟! چطور اگر زنت از تو چیزی بخواهد و با تو قهر کند، تا آن طرف دنیا هم می روی و برای او می آوری، اما زیارت امام رضا این قدر ارزش ندارد که بیست و پنج سال است، به مشهد نرفته ای؟! یا مثل آن شخص احمق دیوانه ای که گفته بود: - نعوذ بالله، نعوذ بالله، نعوذ بالله - «ولیّ حیّ که به زیارت

^۱ اثبات الهداة، ج ۴، ص ۳۰۵ (با قدری اختلاف):

«روى عن عائشة قال صلى الله عليه وآله وسلم: **مَنْ زَارَ وَلَدِي بِطُوسَ فَإِنَّمَا حَجَّ مَرَّةً، قَالَتْ: مَرَّةً؟! فَقَالَ: مَرَّتَيْنِ! قَالَتْ: مَرَّتَيْنِ؟! فَقَالَ: ثَلَاثَ مَرَّاتٍ! فَسَكَتَتْ عَائِشَةُ، فَقَالَ: وَ لَوْ لَمْ تَسْكُنِي لَبَلَّغْتُ إِلَى سَبْعِينَ!«** كامل الزيارات، ج ۱، ص ۳۰۶:

«عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال: قرأت في كتاب أبي الحسن الرضا عليه السلام: **أبلغ شيعتي أن زيارتي تعدل عند الله ألف حجة!** قال: فقلت لأبي جعفر عليه السلام: **ألف حجة؟! قال: إى والله! وألف ألف حجة لمن زاره عارفاً بحقه.**» روح مجرد، ص ۲۵۵:

«أحمد بن محمد بن أبي نصر بزنطی می گوید: من در کتاب حضرت امام أبوالحسن الرضا علیه السلام خواندم: به شیعیان من برسانید که: زیارت من در نزد خداوند معادل با هزار مرتبه حج بیت الله الحرام را انجام دادن است.

بزنطی می گوید: من از روی تعجب به حضرت أبو جعفر امام محمد تقی علیه السلام عرض کردم: هزار حج؟! فرمود: آری قسم به خدا! و هزار هزار حج برای کسی که زیارت کند او را درحالی که عارف به حقّ وی باشد.»

ولیّ مرده نمی‌رود!» عجب! خاک بر سرت کنند! آیا تو در مقام تزکیه هستی و شاگرد هم داری و آنها را تعلیم می‌دهی؟! ببینید آدم چقدر باید بدبخت شود که چنین مطالبی را بگوید! حالا اسمش را نمی‌آورم، فوت کرده است.

نگاه عقل به مسئله راحله نسبت به استطاعت، پیش از توجه به روایات

اصلاً فرض کنید ما روایاتی نداریم که بحث حج ماشیاً یا بحث زاد و راحله را مطرح کنند؛ فرض کنید اصلاً امام صادق علیه‌السلام نفرموده است: «الاستطاعة هو الزاد و راحلة»، امام رضا علیه‌السلام نفرموده است: «هو المشی»، امام صادق نفرموده است: «اکثر من حجّ مع النبی المشاة» و خودمان هستیم و خودمان، اگر ما این روایت را در جلویمان بگذاریم، چه می‌فهمیم؟! کسی که می‌تواند باید برود! واقعاً باید برود.

فرض کنید الآن شخص بزرگی به شما دستوری می‌دهد و می‌گوید که باید این نامه را به دست فلان شخص برسانید. آن شخص هم در شهر دوری زندگی می‌کند. شما در اینجا چه می‌کنید؟! اگر ماشین یا مرکب پیدا نکردید، چه کار می‌کنید؟ اگر یک ماه هم طول بکشد، برایش وقت می‌گذارید، پیاده به راه می‌افتید! دیگر درب خانه آقا را نمی‌زنید و نمی‌گویید که بنده ماشین پیدا نکردم، مثلاً رولزرویس پیدا نکردم تا سوار شوم و بروم! چون آن وقت او می‌گوید: «برو پشت وانت بنشین! مگر حتماً باید سوار رولزرویس و کادیلاک شوی؟!» شما می‌گویید: «عجب! آقا قرار ما این نبود که پشت وانت بنشینیم!» او می‌گوید: «پس نامه را به من برگردان تا به شخص دیگری بدهم که پشت وانت سوار شدن برای او سخت نباشد!» این یک ذهن ساده عرفی است که این مسئله را به ما می‌رساند. اگر ما این روایت را ندیده بودیم، عرف، عقل و نفس سلیم چه می‌گفت؟! می‌گفت: «باید پیاده بروی، اگر پیاده می‌ترسی، با کاروان برو و حج انجام بده! اگر پیاده بروی هیچ اشکالی برای تو پیش نمی‌آید، خوفی هم پیش نمی‌آید، اتفاقاً بد نیست، ورزش هم می‌کنی، مقداری از چربی بدنت آب می‌شود!» حالا یک دفعه کتاب و سائل را نگاه می‌کنید، می‌بینید امام علیه‌السلام فرمودند که مشیاً باید به حج بروی.

بعد می‌فهمید که این مطلب با آنچه که قبل از رجوع به روایت در ذهنتان نقش بسته بود، سازگاری دارد. این مطلبی که خدمتتان عرض می‌کنم، در باب تعادل و تراجیح خواهد آمد که چگونه ما در مسئله تعادل و تراجیح، بر همان مبنایی حرکت می‌کنیم که امام حرکت کرده است؟ یعنی ما هم همان ملاک‌هایی را که امام صادق علیه‌السلام بین تراجیح ثقه و بین تراجیح عدلین و اهل ضبط و امثال ذلک بیان کرده است، در نظر می‌گیریم. همان ملاک‌ها را در دادگاه و در مجامع بین‌المللی و در ارتباطات بین‌المللی حتی بین یهود و نصارا در نظر می‌گیرند و ارتباطی به اسلام ندارد. الآن در دادگاه‌های بین‌المللی در خارج بر چه اساسی حکم می‌کنند؟ تحقیق می‌کنند، سوابق و پرونده اشخاص را بررسی می‌کنند؛ مثلاً آیا شاهی که شهادت داده است آدم خوبی

است؟ بین مردم دروغ نگفته یا نفاق نکرده است؟ پرونده آن طرف را هم نگاه می کنند، بعد می گویند که شما فلان عمل خلاف را در فلان جا انجام دادی و در دادگستری پرونده داری! به آن بینه هم می گویند: «شما پرونده نداری و آدم خوبی هستی.»

[یا مثلاً] وقتی که بخواهند یک نفر را در یک جا پذیرش کنند، از اداره راهنمایی - رانندگی خلافی او را استعلام می کنند که معلوم شود این شخص چند دفعه تا به حال خلاف کرده است؛ از خلافی می فهمند که آیا آدم خلاف کاری است یا خیر! پس این قانون در همه جا هست.

این وجدان است؛ یعنی وجدان و نفس سلیم یک مجرا بیشتر ندارد، لازم نیست که حتماً مؤمن شیعه اثنی عشری باشد، بلکه خدا این فطرت و وجدان را در شیعه و سنی، یهود و نصارا قرار داده است. در همان شخصی که خدا را قبول ندارد هم این وجدان وجود دارد و بر همان اساس حرکت می کند، چون می خواهد به واقع برسد. راه رسیدن به واقع این است، ما راه دیگر نداریم؛ راه ما راه تفحص و دیدن پرونده است.

همین مطلب را امام صادق علیه السلام در باب تعادل و تراجیح می فرماید: «**خُذْ بِأَعْدَلِهِمَا، خُذْ بِأَوْثَقِهِمَا، خُذْ بِأَضْبَطِهِمَا، خُذْ بِأَصْدَقِهِمَا**»؛ یعنی راه فطرت را برو! در صورتی که موارد قبلی نباشد: «**خُذْ بِمَا خَالَفَ الْعَامَّةَ، فَإِنَّ الرِّشْدَ فِي خِلَافِهِمْ**»، اگر همین «خُذْ» ها را کنار هم دیگر قرار دهید، شما را به جریان فطرت راهنمایی می کند که آن جریان، نقش اساسی را در استنباط ایفا می کند.

نتیجه توجه به جریان فطرت، در فتوا نسبت به مسئله راحله

لذا اگر شما بخواهید در مقام تراجیح با جریان فطرت پیش بروید، یک دفعه می بینید فتوا عوض می شود. شخصی یک روایت را اخذ نموده و حکم می کند، اما شما روایت مقابل را گرفته و حکم می دهید؛ زیرا این روایت به آنچه که فطرت اقتضا و بیان می کند، نزدیک است. معلوم است که امام در آن [روایت به ظاهر مخالف]، قصد و غرضی داشته است؛ شاید تقیه کرده است، یا جریان خاص و یا قضیه شخصیه بوده است. امام صادق علیه السلام می فرماید: «اکثر افرادی که در زمان پیغمبر حج واجب را انجام داده اند مشاة

^۱ عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۱۳۳؛ الوافی، ج ۱، ص ۲۹۱.

«روى العلامة قدس نفسه مرفوعاً إلى زرارة بن أعين قال: سألت الباقر عليه السلام فقلت: جُعِلْتُ فِدَاكَ! يَأْتِي عَنْكَ الْخَبْرَانِ أَوِ الْحَدِيثَانِ الْمُتَعَارِضَانِ فَبِأَيِّهِمَا أَخَذُ؟ فَقَالَ: **يَا زَرَّارَةُ! خُذْ بِمَا اِشْتَهَرَ بَيْنَ أَصْحَابِكَ وَ دَعِ الشَّائِدَ النَّادِرَ**. فقلت: يَا سَيِّدِي! إِنَّهُمَا مَعاً مَشْهُورَانِ مَرْوِيَّانِ مَأْثُورَانِ عَنْكَ! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **خُذْ بِقَوْلِ أَعْدَلِهِمَا عِنْدَكَ وَ أَوْثَقِهِمَا فِي نَفْسِكَ**. فقلت: إِنَّهُمَا مَعاً عَدْلَانِ مَرْضِيَّانِ مَوْثِقَانِ! فَقَالَ: **أَنْظِرْ إِلَى مَا وَافَقَ مِنْهُمَا مَذْهَبَ الْعَامَّةِ فَاتَّزِكُهُ وَ خُذْ بِمَا خَالَفَهُمْ، فَإِنَّ الْحَقَّ فِيمَا خَالَفَهُمَا**! فقلت: رَبِّمَا كَانَا مَعاً مُوَافِقَيْنِ لَهُمْ أَوْ مُخَالَفَيْنِ، فَكَيْفَ أَصْنَعُ؟ فَقَالَ: **إِنْ فُخِذَ بِمَا فِيهِ الْحَانِطَةُ لَدَيْكَ وَ اِتْرَكَ مَا خَالَفَ الْإِحْتِيَاطَ**. فقلت: إِنَّهُمَا مَعاً مُوَافِقَيْنِ [لِلْمُؤَافَقَانِ] لِلْإِحْتِيَاطِ أَوْ مُخَالَفَيْنِ [مُخَالَفَانِ] لَهُ فَكَيْفَ أَصْنَعُ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: **إِنْ فَتَخَّرْتَ أَحَدَهُمَا فَتَأَخَّذْ بِهِ وَ تَدَعِ الْآخَرَ**»

بودند.» آیا پیغمبر به آنها فرمودند که اگر دلتان می‌خواهد، حج انجام دهید؟! خیر! می‌فرماید: «حجتان واجب است.» باید بیایید و امام همان حکمی را که در زمان پیغمبر بود، بعد از صد و پنجاه سال در زمان خودش بیان می‌کند: «**إِنَّ حَجَّةَ الْإِسْلَامِ وَاجِبَةٌ عَلَى مَنْ أَطَاقَ الْمَشْيَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ**». طاقت یعنی هم‌طراز بودن، هم‌افق بودن، هم‌مرتبه بودن؛ به عبارت دیگر طاقت و قدرت داشته باشد که این فاصله را طی کند. بعد به روایت دیگر نگاه می‌کنید که شخص از امام صادق سؤال کرده است که استطاعت چیست؟ حضرت می‌فرماید: «زاد و راحله است.» وقتی این روایت را در کنار روایت قبل قرار می‌دهید، چه می‌فهمید؟ می‌فهمید که اگر کسی می‌تواند که با زاد و راحله به حج برود، باید برود و اگر کسی نمی‌تواند، باید مشیاً برود! به این راحتی و به این سلیسی است؛ دیگر نیاز نیست که ما حمل بر استحباب و حمل بر حج نیابی کنیم. جناب شیخ، حضرت حَجَّةُ الْإِسْلَام را می‌فرماید، چرا شما حمل بر حج نیابی می‌کنید؟!

انسان در حج نیابی باید طبق همان چیزی که بر ذمهٔ شخص منوبٌ عنه است، رفتار کند. چرا انسان در این مسائل گرفتار شود؟!

انسان در اینجا متوجه این مطلب می‌شود که ما نباید به این محمل‌هایی که خیلی از فقها حمل کرده‌اند، توجه کنیم. واقعاً این محمل‌ها دور از واقع است، تا جایی که صدای اعتراض خیلی‌ها بلند می‌شود که این چه حملی است؟! مسئله خیلی راحت است؛ دو دوتا چهارتا! فرمول را کنار هم بگذارید، تا حکم را به دست بیاورید. این کلام امام صادق علیه‌السلام موافق با فطرت است. کلام امام رضا علیه‌السلام هم موافق با فطرت است. پس این روایت هم دلالت بر وجوب می‌کند و در قبال آن، مربوط به استطاعت می‌شود و معنای استطاعت را هم می‌رساند و آیه **﴿مَنْ اسْتَطَاعَ﴾** روشن می‌شود که حج بر هر کسی که بتواند، واجب است. با این حال، دیگر نیاز نیست تا استطاعت را توجیه کنیم، بلکه استطاعت یعنی هر کسی که بتواند؛ اگر می‌توانی با مرکب برو، اگر نمی‌توانی پیاده برو، اگر نمی‌توانی نصف راه را با مرکب و نصف آن را پیاده برو! تمام شد!

ما در اینجا روایت را تأویل، طرد، لغو و اسقاط نکردیم؛ در واقع هیچ‌کار نکردیم، بلکه عین و مفهوم روایت را از معصوم گرفتیم و به آن عمل کردیم. این معنای استنباط و اجتهاد است. پس توجه کنید که استنباط و اجتهاد چقدر راحت است؛ با توجه به اینکه باید هر مطلبی در جای خود محفوظ بماند.

جایگاه زاد در استطاعت حج

مصادیق مختلف زاد در گذشته

بنابراین، ما قضیهٔ راحله را تمام کردیم و سراغ بحث زاد آمدیم. زاد چیست؟ امام علیه‌السلام فرمودند که زاد، گوشت بوقلمون و برهٔ کباب‌شده و مرغ بریان است، بلکه فرمودند: «زاد عبارت است از **تَقْوَتُ** به **عیالک و نفسک**؛ [یعنی] قوام خودت و عیالت را با آن حفظ کنی.» هرکسی یک قسم قوت عیال دارد؛ اغنیاء

قوت خودشان را دارند و غذاهایشان متنوع، مختلف و متفاوت است. اوساط الناس نیز قوت خودشان را دارند. نگاه کنید به افراد در سابق؛ بسیاری از آنها هفته‌ای یک مرتبه گوشت می‌خوردند و این‌طور نبود که هر روز گوشت بخورند؛ بیشتر غذاهایشان چیزهای دیگر مثل حبوبات، اشکنه و امثال ذلک بود. گذشتگان برای ما تعریف می‌کردند که افراد بسیاری، سالی دو بار برنج می‌خوردند؛ اوّل نوروز و روز عید غدیر! می‌گفتند که برنج موجود نبود، رفت و آمد خیلی مشکل بود. الآن وسایل نقلیه تغییر کرده است و غذای اصلی مردم برنج شده است، اما در سابق این‌طور نبود.

بیان موارد مختلف برای زکات فطره نشان‌دهنده مصادیق مختلف زاد

در روایت داریم [که] امام حسن عسکری علیه‌السلام در مسئله مربوط به زکات فطره، می‌فرمایند: «زکات فطره اهالی طبرستان باید برنج باشد؛ زیرا غذای اصلی آنها برنج است»^۱؛ یعنی در زمانی که افراد در مناطق مرکزی ایران، سالی دو بار هم برنج نمی‌خوردند، افرادی در طبرستان، غذای اصلی‌شان برنج بود. لذا می‌بینید که زکات فطره برای عده‌ای شعیر و برای عده‌ای فوم و ارژ است. غذای اصلی عده‌ای هم اصلاً خبز و شعیر نیست، بلکه تمر است. و آنها باید به مقتضای غذای اصلی خودشان فطره بدهند. پس در همان زمان هم قوت تفاوت داشته است و افراد مختلف بوده‌اند. در سابق گوشت خیلی کم بود، هفته‌ای یک بار می‌خوردند. الآن اگر یک روز نخورند، اعتراض می‌کنند! الآن اگر انسان به جایی برود که غذا فقط آش باشد، می‌گوید: «بعد از آش می‌خواهی چه غذایی بیاوری؟!» یا اگر سوپ باشد، می‌گوید: «همین بود؟! بعد از آن غذای دیگری نمی‌آوری؟!» منتظر است تا غذاهای دیگری برای او بیاورند!

تفاوت زاد برای استطاعت در روایات با زاد مرسوم امروزی

الآن رسم این شده است، ولی زادی که به عنوان استطاعت برای حج راجع به آن صحبت می‌کنیم، این‌طور نبوده است. البته الآن هم هنوز بعضی‌ها رسوماتی مانند سابق دارند؛ مثلاً یزدی‌ها و مشهدی‌ها - اهل شاهرود و سبزوار را دیده‌ام - وقتی که مسافرت می‌روند، با خودشان یک کیسه ماست با نان خشک می‌برند. ما یک‌دفعه با یکی از دوستان با ماشین به سمت لبنان می‌رفتیم که در ترکیه توقف کردیم تا غذا بخوریم، بعد دیدیم که اتوبوس ایرانی‌ها آمد - آنجا مسیر ایرانی‌ها بود - و پیرزن و پیرمردی باصفا از آن پیاده شدند و

^۱ وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۳۴۳:

«عن إبراهيم بن محمد الهمداني: اخْتَلَفَتِ الرَّوَايَاتُ فِي الْفِطْرَةِ، فَكُتِبَتْ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَسْكَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَسْأَلُهُ عَنْ ذَلِكَ فَكُتِبَ: أَنَّ الْفِطْرَةَ صَاعٌ مِنْ قُوتٍ بِلَدِكَ عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ وَالْيَمَنِ، وَالطَّائِفِ وَأَطْرَافِ الشَّامِ وَالْيَمَامَةِ وَالْبَحْرَيْنِ، وَالْعِرَاقَيْنِ وَفَارَسَ وَالْأَهْوَاذِ وَكِرْمَانَ تَمَرَ وَعَلَى أَهْلِ أَوْسَاطِ الشَّامِ زَبِيبٍ وَعَلَى أَهْلِ الْجَزِيرَةِ وَالْمَوْصِلِ وَالْجِبَالِ كُلِّهَا بُزُّ أَوْ شَعِيرٌ وَعَلَى أَهْلِ طَبْرِسْتَانَ الْأَرَزُّ وَعَلَى أَهْلِ خُرَاسَانَ الْبُرِّ إِلَّا أَهْلَ مَرَوْ وَالرَّيِّ فَعَلَيْهِمُ الزَّبِيبُ وَعَلَى أَهْلِ مَصْرَ الْبُرِّ وَمَنْ سِوَى ذَلِكَ فَعَلَيْهِمْ مَا غَلَبَ قُوَّتُهُمْ وَمَنْ سَكَنَ الْبَوَادِي مِنَ الْأَعْرَابِ، فَعَلَيْهِمُ الْأَقِطُ وَالْفِطْرَةُ عَلَيْكَ وَعَلَى النَّاسِ كُلِّهِمْ - الْحَدِيثُ.»

کنار درختی نشستند و کیسه خودشان را باز کردند و از درون آن ماست و نان خشک و مقداری پونه و نعنا درآوردند و در کاسه ریختند. همین‌طور که نشسته بودند، نگاه کردند و گفتند: بفرمایید! من گفتم: غذا خورده‌ام، می‌خواهم شما را نگاه کنم! غذایشان را خوردند و کامل سیر شدند و خدا را هم شکر کردند و حالشان از ما هم بهتر بود و زنده هم بودند! مثل ما نبودند که چلوکباب خوردیم! پس یک لقمه نان هم قوت و زاد و غذا است!

اتفاقاً در سابق هم وقتی که مردم حج انجام می‌دادند این‌طور بود. بعضی‌ها گوشت را به یک قسم خاصی در می‌آوردند و با خودشان می‌بردند، ماست هم می‌بردند؛ چون زمان‌های سابق، در مکه امکانات کم بود. با خودشان همان نان خشک را می‌بردند و نمی‌شد که چیزهای تازه و فاسدشدنی ببرند، مثلاً کره نمی‌توانستند ببرند. پس طبعاً زاد همین است.

وقتی امام علیه‌السلام می‌فرماید: «زاد»؛ یعنی آنچه که تو بتوانی با آن تقوت به عیالک و نفسک؛ حالا اگر شخصی از نظر قدرت بدنی، نمی‌تواند غیر از لحم بخورد، یعنی ضعف بر او غلبه می‌کند، زاد او لحم می‌شود؛ اما اگر شخصی از نقطه نظر بدنی می‌تواند غذای دیگر مثل نان و ماست بخورد. چه کسی گفته است که زاد او حتماً باید در حد اغنیاء یا فوق اوساط الناس باشد؟! زاد یعنی به همین میزان که شکمت سیر شود.

فرضاً اگر روایت هم نداشته باشیم، انسان این مسئله را مانند مسئله راحله، با توجه به غذا و کیفیت رفتار مردم در آن زمان، مورد لحاظ قرار می‌دهد و استنباط و کشف می‌کند. بعد یک دفعه می‌رسد به جایی که می‌بیند امام علیه‌السلام کیفیت زاد را بیان می‌کند؛ مثلاً در مورد استحباب حج کل سنة از محمد بن یحیی آمده است:

عن عذافر قال قال ابو عبد الله عليه السلام: «ما يَمْنَعُكَ مِنَ الْحَجِّ فِي كُلِّ سَنَةٍ؟» قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، الْعِيَالُ. قَالَ فَقَالَ: «إِذَا مِتَّ فَمَنْ لِعِيَالِكَ؟ أَطْعِمُ عِيَالَكَ الْخَلَّ وَالزَّيْتَ وَحُجَّ بِهِمْ كُلَّ سَنَةٍ».^۱

زن و بچه دارم یعنی خرج دارم، حضرت فرمودند: «اگر بمیری اینها چه کسی را دارند؟! مگر اینها خدا ندارند؟!» حضرت می‌فرماید: «سرکه و زیت - طبعاً نان هم دارد - به آنها بده و هر سال آنها را به حج ببر!» از عبارت «فِي كُلِّ سَنَةٍ» حج استحبابی فهمیده می‌شود.

اینکه حضرت می‌فرماید: «به آنها سرکه و زیت با نان بده»، یعنی این یک غذاست. سرکه بسیار غذای مهمی است و خیلی فایده دارد و در روایات داریم که «إِدَامُ الْأَنْبِيَاءِ» است^۲ و اسید اوریک و چربی را دفع

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۳۴.

^۲ وسائل الشیعة، ج ۲۵، ص ۸۶.

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَفْقَرُ أَهْلُ بَيْتٍ يَأْتِيَهُمُونَ بِالْخَلِّ وَالزَّيْتِ وَذَلِكَ إِدَامُ الْأَنْبِيَاءِ.» وسائل الشیعة، ج ۲۵،

ص ۸۶؛ بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۶۷.

می‌کند. زیت هم از آن طرف جبرانش می‌کند و بعد هم در کنار اینها نان است.

حضرت می‌فرماید: «به زن و بچه‌ات - نه به خودت - خِلّ و زیت و خبز بده»، معلوم می‌شود که غذا در آن زمان، همین‌ها بوده است. الآن هم همین‌طور است و واقعاً انسان خیلی از اوقات می‌بیند که اگر یک چیز ساده بخورد، بهتر است. من در خیلی از موارد اتفاق می‌افتاد که غذایم در شب، فقط نان خشک و ترشی بود؛ البته غیر از خل، چیزهای دیگر مثل ترشی انبه، هفت‌ببجار، سبزیجات و امثال ذلک هم قاطی آن بوده است. اما آن چیزی که امام علیه‌السلام می‌فرماید، مقداری از این قضیه پایین‌تر است، حضرت نفمودند که ترشی بلکه منظورشان فقط خلّ تنها بوده است! من همان ترشی را خوردم و نمی‌توانستم غیر از آن بخورم، این مسئله ربطی به زهد ندارد، مربوط به سلامتی است و اصلاً حالم اقتضاء می‌کرد که همین را بخورم. مگر آدم می‌میرد؟! خیلی هم راحت است، حال، سلامتی و وضعیش با این کیفیت بهتر است.

امام علیه‌السلام در اینجا زاد را به خل و زیت تشریح می‌کند!

روایت دیگری داریم که از شیخ طوسی است، اگر نگوییم صحیح است ولیکن موثق است:

عن عیسی بن أبی منصور قال قال لی جعفر بن محمد علیہ السلام: «یا عیسی إن استطعت أن تأکل الخبز و الملح و تحج فی کلّ سنة فافعل»^۱

امام صادق علیه‌السلام در اینجا از خل و زیت هم پایین‌تر آمدند و فرمودند: «اگر می‌توانی نان و نمک بخوری و در هر سال حج انجام دهی، این کار را انجام بده!» روایات دیگر در این زمینه وارد است که إن شاء الله در جلسات بعد به این مسئله می‌رسیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

«عن السّکونی عن أبی عبد الله علیه السلام قال: کان أحبّ الأصابعِ إلى رسول الله صلّی الله علیه و آله الخُلّ و الرّیث و قال: هو طعامُ الأنبياء.»

^۱ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۳۵.